

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش‌های ادبی- قرآنی»

سال سوم/ شماره اول/ بهار ۱۳۹۴

در وادی ایمن (از حقیقت قرآنی تا کارکرد ادبی - عرفانی در شعر)

طاهره قهرمانی فرد^۱، فاطمه کوپا^۲

چکیده

مکان بعثت حضرت موسی علیه‌السلام در شعر فارسی به «وادی ایمن» مشهور است. این عبارت ریشه قرآنی دارد؛ اما در قرآن کریم، ترکیبی به صورت «وادی ایمن» نداریم و این عبارت به گونه‌ای، آفریده ادب فارسی است که از حسن مجاورت واژه وادی و ایمن در آیه ۳۰ قصص، بهره‌ای شاعرانه برده و عبارت زیبای «وادی ایمن» را پدید آورده است. نام مکان بعثت حضرت موسی علیه‌السلام در قرآن کریم، وادی مقدس و مبارک طوی است.

این مقاله بر آن است تا پس از ریشه‌یابی عبارت «وادی ایمن» در قرآن کریم و شرح آیات مربوط به بحث، به جلوه‌های ادبی - عرفانی این عبارت، در شعر بپردازد. وقایعی که در شب بعثت حضرت موسی علیه‌السلام در «وادی ایمن» پیش آمد؛ از جمله، آتش تجلی، خطاب انی انالله، خلع نعلین و القای عصا، زمینه‌ای برای طرح درس‌های سلوکی است که در این نوشتار، مورد پژوهش قرار گرفته است.

کلید واژه: موسی، وادی، ایمن، مقدس، تجلی

مقدمه

نام حضرت موسی علیه‌السلام ۱۳۶ بار در ۳۴ سوره تکرار شده است. (خرمشاهی، ۱۳۸۶، ص ۹۷) در قرآن کریم سوره‌ای به نام حضرت موسی علیه‌السلام نیست؛ اما داستان زندگی او از پر حادثه-ترین وقایع قرآنی است. به گونه‌ای که هر کدام از سوره‌های اعراف، نمل، قصص، نازعات ... عهده-دار بخشی از حقایق زندگی آن حضرت است. پیش از تولد حضرت موسی علیه‌السلام؛

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۴/۰۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۵/۲۲

^۱ نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری دانشگاه پیام نور t.g.fard@gmail.com

^۲ استاد دانشگاه پیام نور

صد هزاران طفل سر بریده گشت تا کلیم الله صاحب دیده گشت

(عطار، ۱۳۷۴، ص ۲۰۰)

خون بی گناهان به زمین ریخت، ناله‌ها به آسمان رسید و زمینه ظهور منجی یهود فراهم گشت.^۱
(قصص: ۴) آنگاه مادر حضرت موسی علیه السلام به فرمان الهی با دلی پرتپش، گهواره او را به نیل انداخت و به خداسپرد.^۲ (طه: ۳۹)

به که برگردی به ما بسپاریش کی تو از ما دوست تر می داریش

(پروین اعتصامی، ۱۳۷۳، ص ۲۶۵)

حضرت موسی علیه السلام در قصر دشمن خود بالید و بزرگ شد. در جوانی پس از کشته شدن یکی از فرعونیان، ناچار به مدین گریخت.^۳ (طه: ۴۰) و هشت سال خدمت شعیب نبی را نمود.
(قصص: ۲۳-۲۹)

وقتی تصمیم گرفت به همراه خانواده‌اش به مصر بازگردد، در راه بازگشت «از ترس آنکه گرفتار فرمانروایان گردد، از بیراهه می‌رفت و سعی می‌کرد به شهر و آبادی‌های سر راه برخورد نکند. به همین سبب در یکی از شب‌های بسیار سرد و تاریک، راه را گم کرد؛ باران می‌بارید و گوسفندانش پراکنده شدند، افزون بر این‌ها همسرش را درد زایمان فراگرفت». (رسولی محلاتی، ۱۳۸۱، ص ۴۷۶) به گفته شاعرانه تاریخ بلعمی؛ «شب فراز آمد و باد برخاست و سرما و تاریکی برآمد.»
(طبری، ۱۳۸۶، ص ۳۷۸)

در این حال، حضرت از دور آتشی دید. آتشی که موجب انس و آرامش او می‌شد. به امید پاره‌ای آتش «شهاب قیس» (نمل: ۷) یا پرسیدن خبری از صاحب آتش، به آن سرزمین نزدیک شد.

لمع البرق من الطور وأنست به فلعلی لک آت بشهاب قیسی

(حافظ، ۱۳۷۱، ص ۳۵۴)

^۱ . إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ
^۲ . أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْدِفْ فِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيَلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَا خُدَّةَ عَدُوِّ لِي وَ عَدُوِّ لَكَ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مَنِي وَ لِيُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي

أَفَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَ سَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آنَسْتُ مِنْهَا بَخِيرًا أَوْ جَذْوَةً مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ

به هر گام موسی علیه السلام، شعله فروزان تر می شد. شعله ای که از درختی سربرآورده بود؛ آنگاه او را ندا کردند: «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (طه: ۱۱ و ۱۲)؛ ای موسی من پروردگار توام؛ یا در آیه دیگری می فرماید: «انی انا الله رب العالمین»^۱ (قصص: ۳۰)؛ کفشهایت را در آور که تو در سرزمین مقدس «طوی» هستی. اکنون عصایت را ببنداز (طه: ۱۲)؛ معجزه اژدها شدن آن را ببین و نترس «خذاها و لاتخف» (طه: ۲۱).

حکم خذاها لاتخف دادت خدا تا به دستت اژدها گردد عصا

(مولوی، ۱۳۷۶، ص ۲۷۳)

حال دستت را در جیب فرو بر و فروغ الهی آن را که معجزه دیگر توست دریافت کن. اینجا سرزمین مقدس بعثت توست.

ضرورت و پیشینه بحث

از سپیده دمی که مفاهیم قرآنی بر دامنه سر سبز شعر فارسی پرتو افکند، سخنوران به هر بهانه ای کلام خود را به آیات رحمانی آراستند. گاه در جهت تفاخر و فضل فروشی و گاهی به قصد تعلیم اخلاق و عرفان، از قرآن در شعر خود بهره گرفتند.

بسیاری از موضوعات ادبی و عرفانی که در آثار بزرگانی چون ناصر خسرو، سنایی، عطار و مولوی و حافظ و ... مطرح شده، بنمایه قرآنی دارند؛ به اندازه ای که درک لذت هنری این آثار، منوط به آشنایی خواننده با آیات الهی است. بنابراین شارحان متون ادبی چاره ای نداشتند، جز آن که در تألیف و تحقیق خود به توضیح عبارت ها و اشارت های قرآنی اشعار بپردازند؛ به خصوص در شرح کتاب های درسی رشته ادبیات، ضرورت این امر بیشتر بود. کتاب های مستقلی نیز با موضوعات کلی، در این زمینه به نشر رسید؛ همچون آیات قرآن در مثنوی از محمود درگاهی؛ داستان های پیامبران در کلیات شمس از تقی پورنامداریان؛ قرآن در گستره ادبیات فاخر نظم فارسی از ابراهیم دلیر مالوانی؛ تأثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی از دکتر علی اصغر حلبی و ... در این کتاب ها و امثال آن، داستان حضرت موسی علیه السلام نیز مورد بررسی بوده است. مقاله هایی نیز درباره عناصر داستانی حضرت موسی علیه السلام در شعر برخی شاعران داشته ایم؛ همچون مقاله «نگاهی به مضامین موسی و زیبایی های آن در دیوان خاقانی» از محمدحسین کرمی و محمد

^۱ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

حسین نیکدار اصل در مجله علوم اجتماعی و انسانی شیراز؛ اما تاکنون پژوهش مستقلی در تحلیل «وادی ایمن» در شعر فارسی صورت نپذیرفته است؛ هرچند این ترکیب، بسامد بالایی در شعر دارد. به خصوص در شعر عرفانی که از آیات قرآن بهره‌ی بیشتری برده است. داستان حضرت موسی علیه‌السلام در وادی ایمن به صورت تلمیح، تضمین، استشهاد، استعاره و دیگر صورت‌های بلاغی در شعر فارسی مضمون‌آفرین بوده است؛ به ویژه در شعر عارفان یا عارفانه‌سرایان که علاوه بر تصویرهای شاعرانه، زمینه‌ای برای تأویلها و رمزهای عارفانه گشته است و یک دوره درس سلوکی است؛ از «انا» تا «الله» تا «هو».

مکان بعثت حضرت موسی علیه‌السلام در شعر فارسی، بیشتر به «وادی ایمن» مشهور است و این مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که آیا این عبات قرآنی دخیل در شعر فارسی با حقیقت قرآنی خود، مطابقت دارد یا از آن فاصله گرفته است؟ همچنین شرح مختصری دارد، بر واژه‌هایی که در ارتباط با «وادی ایمن» در شعر فارسی مضمون‌ساز بوده‌اند.

در یک جستجوی نرم‌افزاری و کتابخانه‌ای، شواهد بسیاری به دست آمد؛ اما به قدر گنجایش مقاله‌ای از آثار بزرگان گلچین شد تا مشتی باشد، نمونه خروار. همچنین برای حفظ یکدستی این جستار، شعر نو در محدوده پژوهش قرار نگرفت.

ایمن الوادی

پیش از آنکه درباره موقعیت جغرافیایی مکان بعثت حضرت موسی علیه‌السلام، سخن آغاز کنیم؛ این پرسش ضروری به نظر می‌رسد که آیا ذکر مکان‌ها در قرآن کریم، تنها جنبه رمز و سمبلیک دارد؛ یا این کتاب آسمانی به طور دقیق، نقاط تاریخی و مکان‌های واقعی و طبیعی را بیان می‌کند؟ به عقیده بسیاری از قرآن‌پژوهان، تمامی اماکن مورد اشاره قرآن، واقعی است. از آن جمله، خرمشاهی می‌گوید: «ممکن است در میان مفسران، درباره اینکه طور، یک کوه واقعی خاص است یا کوه به معنای عام (جبل)، اختلاف نظر باشد یا اینکه جانب‌الغربی در آیه «وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَ مَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ» (قصص: ۴۴) ندانیم غرب نسبت به کدام جهت بوده است؟ یا در اینکه «وادی» کجا بوده؟ نظرات مختلفی وجود داشته باشد؛ اما این به معنای انکار واقعیت تاریخی و تشکیک در واقعی بودن اماکن جغرافیایی قرآن نیست. علاوه بر اینکه کاربرد مجاز و استعاره و نماد و سایر تعبیه‌های زبانی و ادبی در قرآن، مسلّم و مطلوب و

بدیهی است. (گروه مولفان، ۱۳۷۲، ص ۱۱۱) قرآن کریم، موقعیت جغرافیایی محل بعثت حضرت موسی را در آیه ۳۰ سوره قصص چنین وصف می‌کند: «فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ»؛ پس چون به آن آتش رسید، از جانب راست وادی، در آن جایگاه مبارک، از آن درخت ندا آمد که ای موسی! منم من، خداوند، پروردگار جهانیان. (فولادوند، ۱۴۱۵، ص ۳۸۹) یا در آیه ۵۲ سوره مریم می‌فرماید: از جانب راست کوه طور، موسی را ندا دادیم. (همان، ص ۳۰۹) یا در ترجمه میبیدی آمده است: «خواندیم او را آواز دادیم از سوی طور [کوه با ایمن و ایمن] از سوی راست. (میبیدی، ۱۳۷۸، ص ۶۳۹)

برخی مفسران ایمن را از ماده «ایمن» در مقابل شوم دانسته‌اند که بر اساس آن «وادی ایمن»؛ یعنی وادی مبارک؛ (الوسی، ۱۴۱۵، ج ۲۰، ص ۳۵) ولی طبق استدلال علامه طباطبایی و بسیاری از مفسران ایمن به معنی سمت راست، در مقابل ایسر (سمت چپ) است؛ بنابراین مقصود آیه ۳۰ قصص، چنین است: زمانی که حضرت موسی به سمت آتش آمد، از طرف سمت راست دامنه کوه، از درختی که در قطعه زمینی مبارک بود، ندایی شنید که «ای موسی! منم پروردگار جهانیان» و این نشان می‌دهد که ظاهراً مسیر حرکت حضرت موسی، از پایین دامنه و مرکز ندا، بالای دامنه بوده است. (علم الهدی، ۱۳۸۹، ص ۱۸۲)

از لغزش‌های ترجمه قرآن کریم به زبان فارسی، عدم دقت و توجه در برگردان موصوف و صفاتی است که در ترکیب‌های اضافی یا غیر آن در قرآن آمده است. برخی آیه ۳۰ سوره قصص: «نودی من شاطی الواد الایمن» را چنین ترجمه کرده‌اند: ندا داده شد از جانب «وادی ایمن». در این ترجمه، «الایمن» صفت برای وادی است یا «وادی ایمن» با هم اسم علم برای محلی ویژه شمرده شده است. در حالی که «الایمن» صفت «شاطی» است. یا آیه ۵۲ سوره مریم «و نادیناه من جانب الطور الایمن» به گفته مفسران بزرگی چون طبرسی و علامه طباطبایی «الایمن» صفت جانب است. نه صفت طور و این نظر را آیه ۸۰ طه، تأیید می‌کند. «جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» در این آیه «ایمن» منصوب است و بی‌شک صفت جانب می‌شود. (آریان، ۱۳۷۸، ص ۱۵-۱۴)

بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت: اصطلاح «وادی ایمن» که شهرت عرفانی و ادبی دارد، در حقیقت قرآنی، اشاره‌ای به موقعیت جغرافیایی محل بعثت حضرت موسی؛ یعنی «ایمن الوادی» است. در جانب راست وادی است که حضرت موسی، تجلی حق را بر درختی مشاهده می‌کند.

«وادی» به قسمت شیب‌دار دامنه کوه گفته می‌شود که غالباً ممکن است، زمین زراعتی باشد؛ زیرا آب باران که از بالای کوه پایین می‌آید، در آن سرازیر می‌شود. دره یا دشت نیست؛ بلکه چیزی بین دره و دشت است: «الوادی فی الاصل، الموضع الذی یسبیل فیہ الماء منه سمی المفرج بین الجبل وادیا». (حقی بروسی، بی تا، ج ۶، ص ۴۰۱)

در تحقیقات امروزی، مسیر عبور حضرت موسی و طور سینا کاملاً مشخص شده است.^۱ هنگامی که حضرت موسی به مصر باز می‌گشت، در سرزمینی مقدس «من شاطی الواد الایمن»؛ یعنی از جانب راست وادی، مورد خطاب الهی واقع شد. شاطی به معنای کناره و لبه حاشیه است. به گفته میبیدی: «الشاطی هو سفیر الوادی والایمن اذا رده الی الشاطی فهو من الیمین یعنی عن یمین موسی». (میبیدی، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۲۲۹)

تعبیر عرفانی وادی ایمن

این اصطلاح، برگرفته از آیات قرآنی است؛ اما در شعر هرگز به معنی «جانب راست وادی» به کار نرفته است و در واژه پردازهای شاعرانه و تأویلات عرفانی، معانی دیگری یافته است: در عرفان، «وادی ایمن» عالم علوی است یا طریق تصفیة دل که پذیرای تجلی الهی باشد. گاهی آن را کنایه از وحدت مطلق دانسته‌اند؛ یعنی جایی که جز ندای «انا الله» نیست و غیر را در آن بارگاه، راهی نباشد. (سجادی، ۱۳۷۹، ص ۷۷۸)

در آ در وادی ایمن زمانی شنو انی انا الله بی گمانی

(ابن ترکه، ۱۳۷۵، ص ۲۶۳)

سالکی که آرزوی رسیدن به مقام «وادی ایمن» را دارد، سال‌ها باید تحت نظر ولی کامل به تربیت نفس بپردازد تا قابل پذیرش فیض الهی گردد. همان‌طور که حضرت موسی علیه‌السلام چندین سال در مدین خدمت شعیب نبی می‌کرد.

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد که چند سال به جان خدمت شعیب کند

(حافظ، ۱۳۷۱، ص ۱۴۵)

^۱ مراجعه شود به: خلیل، شوقی؛ ۱۳۸۷، اطلس قرآن، ترجمه سید ناصر طباطبائی، ص ۲۶۴. و بی‌آزار، عبدالکریم؛ ۱۳۸۰،

باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن، تهران، دفتر نشر فرهنگ

امام محمد غزالی «وادی» را تعبیری می‌داند از عوالم روحانی؛ قلب انسانی در پیوستن به عالم روحانی، به وادی تبدیل می‌شود و آن وادی که از دیگر وادی‌ها شریفتر است، «وادی ایمن» نامیده می‌شود. موجودات عالی روحانی که این گنجینه‌ها را بیشتر درک می‌کنند، تمثیلشان وادی است که معارف غیبی را از عالم علوی، می‌آموزند و در نفوس بشری جاری می‌کنند. دل‌ها را نیز «وادی‌ها» نام نهاده‌اند. (غزالی، ۱۳۸۹، ص ۳۲)

در شواهد شعری نیز «وادی ایمن»، دلی است که از آتش عشق و تجلی سوخته باشد.

درمقامی که تمنا به خیالت می‌سوخت شرری جست ز دل، وادی ایمن کردند
(بیدل، ۱۳۷۶، ص ۲۷)

پنبه از داغ دل خویش که برداشت که باز دامن دشت جنون، وادی ایمن شده است
(صائب، ۱۳۶۵، ص ۷۶۵)

کوی دلدار، وادی ایمن، روی او، پرتو تجلی وجایی که سکونت دارد، وادی امن است و آسایش.

در کوی تو گر پرتویی از روی تو بینم آن وادی ایمن بود این نور تجلی
(جامی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۷۷۶)

سلوک وادی ایمن

شب و آتش تجلی بردخت

تقدیر الهی حضرت موسی را به سرزمین مقدس طوی کشاند تا از درختی، آتش عشق خود را نمودار کند.

آتش عشق خدا بالا گرفت تیر تقدیر خدا جست از کمان
دانه‌ای کاندلر زمین غیب بود سر زد و همچون درختی شد عیان
برق جست و آتشی زد بر درخت آتش و برق شگرف بی‌امان
سبزتر می‌شد ز آتش آن درخت می‌شکفت از برق آتش گلستان

(مولوی، ۱۳۸۴، ص ۷۵۴)

در شب سرد و تاریکی که سرما و ترس، خانواده حضرت موسی را تهدید می‌کرد، در دوردست‌ها آتشی دید؛ «إِنِّي أَنَسْتُ نَارًا» که انس آن، حضرت موسی را به سوی خویش می‌خواند.

رفت موسی کاتشی آرد به دست آتشی دید او که از آتش برست
(مولوی، ۱۳۷۶، ص ۱۲۳)

وقتی که حیرت، دامن سالک را می‌گیرد، اگر نوری از تجلی راهگشا نگردد، بیرون رفتن از این عقبه، دشوار خواهد بود.

مددی گر به چراغی نکند آتش طور چاره تیره شب وادی ایمن چه کنم
(حافظ، ۱۳۷۱، ص ۲۶۸)

حافظ بارها خطرات شب تاریک و گم کردن راه را به سالکان طریق، گوشزد می‌کند. حتی حضرت موسی هم در چنین بیابانی، آرزوی شنیدن بانگ جرسی دارد، چه رسد به دیدن قبسی.

ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس موسی آنجا به امید قبسی می‌آید
(خرم‌شاهی، ۱۳۷۸، ص ۸۰۲)

به گفته ابن عربی هنگامی که از جانب راست کوه طور، موسی را ندا دادند، تجلی آتش برای او حاصل شد و منظور از کوه طور، کنه و ذات وجودی اوست که پایان طور قلب، در مقام سر و محل مناجات است و منظور از «لایمن»، مقام شریف و نیرومند و پربرکت است که وحی الهی، از عالم روح می‌آید و آن وادی، مقدس است. (ابن عربی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۳۰)

نار، مثال روح نبی است که قرآن از آن به سراج منیر یاد می‌کند. (پورنامداریان، ۱۳۶۴، ص ۱۰۶)

در تعبیر دیگر «شجره طوی» همان نور معرفت است در قلب عارف، یا شجره انسانیت است که در عالم امکان، بالاتر از آن نیست. (آملی، ۱۳۶۸، ص ۲۷۴) شجره قدسی، حضرت موسی است که مورد تجلی واقع می‌شود و بانگ انالله بر می‌آورد:

چون درخت موسوی شد این درخت چون سوی موسی کشانیدی تو درخت
آتش او سبز و خرم می‌کند شاخ او انی انالله می‌زند
(مولوی، ۱۳۷۶، ص ۷۰۹)

برخی تفاسیر می‌گویند: این درخت در عالم امکان، به صورت درخت زیتون ظاهر شد: «شجره مبارکه زیتونه لا شرقیه و لا غربیه». (نور: ۳۵) درخت تجلی، «سمی شجره الزیتون المبارکه». (رازی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۲۶۵)

نمود این سخن را در الهی نامه عطار هم می‌توان دید:

چراغ عمر را روغن نماند	در آن ساعت که ما و من نماند
که نه شرقی است نه غربیش روغن	از آن زیتونه وادی ایمن
چو من مردم مرا بی من برافروز	چراغ جان از آن روغن برافروز

(عطار، ۱۳۷۸، ص ۴۳۶)

نام‌های دیگری هم بر این دخت نهاده‌اند؛ از آن جمله گویند: درخت سمره بود، درختی سبز و تازه یا درخت علیق بود (رازی، ۱۴۰۸، ج ۱۵، ص ۱۳۲) آن درخت عناب بود یا سدره (میبدی، ۱۳۷۶، ج ۷، ص ۳۹۰ و امین، ۱۳۶۱، ج ۹، ص ۴۰۵) در برخی تفاسیر آمده است: «آن درخت عوسج بود و عوسج خاربنی بزرگ بود و به خبر ایدون آمدست که از همه درختان بر زمین نخست، درخت عوسج است.» (طبری، ۱۳۸۶، ص ۳۷۸)

گر نئی موسی و بستان وادی ایمن تو را این فروزان آتش گل بر درخت خار چیست
(جامی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۹۹)

در یک تأویل عرفانی، آتش تجلی که بر حضرت موسی علیه‌السلام درخشید، نه درخت زیتون بود و نه هیچ درختی که بتوان با چشم حس مشاهده کرد، بلکه خطاب از «شجره انسانی» بود:

«الشجرة التي خاطب الله تعالى بها موسى عليه السلام «انى انا الله» لا شجرة الزيتون و لا شجرة النبق لأنه جلّ جلاله اعظم و اجلّ من ان يُرى او يشاهد فى شجرة من شجرالدنيا المقيد المشاهد بعين الحس» چرا اصحاب ظاهر، جایز می‌دانند، خداوند از درخت «نبیقه» انی انا الله بگوید و از «شجره انسانی» جایز نمی‌دانند. درختی که خدا با حضرت موسی علیه‌السلام سخن گفت، همان «شجره انسانی» است. (آملی، ۱۳۶۸، ص ۲۷۵ - ۲۷۴)

شاید در مورد نام درختی که خداوند بر حضرت موسی علیه السلام تجلی کرد، نتوان به یک نظر قطعی رسید و باب تأویلات عرفانی نیز در این زمینه گشوده است؛ اما آنچه به تصریح قرآن کریم، مسلم شده، آن است که تکلم حق تعالی با حضرت موسی از ورای حجاب درخت بوده است و درخت مزبور به وجهی مبدأ آن ندا و گفتگو گشته است، هر چند سخن حق، قائم به خود اوست، نه به درخت. با توجه به این آیه «ما کان لبشرٍ ان ینکلمهُ اللهُ الا وحیاً او من وراء حجابٍ او یرسل رسولاً» (شوری: ۵۱)؛ خداوند با بشری سخن نمی‌گوید جز به صورت وحی یا از ورای حجاب یا با فرستادن رسول؛ در این جریان نیز تکلم خداوند با حضرت موسی علیه السلام، تکلمی بی‌واسطه نبوده است و حجاب این تکلم درخت بود که واسطه‌ای بین حضرت موسی و خدای تعالی گشته است. (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۴۴-۴۵).

از اناالله تا اناالحق

درجایی که یک درخت با کلام رسای خود «کوس انا الاهی» می‌زند؛ آیا جایز نیست، انسان نیز از این تجلی در وجود خویش، همچو منصور فریاد «انا الحق» برآرد؟

درا در وادی ایمن که ناگاه	درختی گویدت «انی اناالله»
روا باشد انا الحق از درختی	چرا نبود روا از نیکبختی

(این ترکه، ۱۳۷۶، ص ۷۶)

همه هستی، به خصوص انسان کامل، جلوه‌گاه اسماء الاهی است؛ حال درختی، تجلی‌گاه حق گشته و با موسی به سخن می‌پردازد. توجه به عالم مطلق که حضرت احدیت است، تو را از عالم امکان، بی‌نیاز می‌سازد، تا در وادی ایمن فرود آیی و به آرامش مطلق دست یابی.

گفت پیغمبر که آواز خدا	می‌رسد در گوش من همچون صدا
همچنان که موسی از سوی درخت	بانگ حق بشنید کی مسعود بخت
از درخت انی انا الله می‌شنید	با کلام انوار می‌آمد پدید

(مولوی، ۱۳۷۶، ص ۲۹۸)

همه عالم این صدا را دارند؛ لیکن گوش و چشم موسایی باید تا آتش را ببیند و خطاب را بشنود.

وادی ایمن مجوی از پی نار کلیم	آن همه جا روشن است، دیده موسی طلب
-------------------------------	-----------------------------------

(وحشی بافقی، ۱۳۷۶، ص ۱۵۰)

همچون حضرت موسی علیه السلام، رخت دنیا را باید رها کرد، از قبس نار گذشت و به اقتباس نور رسید.

برای اقتباس نور بگذر
 ز رخت خویش در وادی ایمن
 (حلاج، ۱۳۷۰، ص ۱۴۳)
 نوای انا للهی که از آتش عشق حق، بر شجره انسانی است؛ همه را چون موسی، به سوی او باز می خواند.

درخت آتشی دیدم ندا آمد که جانانم
 مرا می خواند آن آتش مگر موسی عمرانم
 (مولوی، ۱۳۸۴، ص ۵۴۷۰)
 انا الحق منصور نیز یادآور خطاب انی انا الله است.

یک شعله ی شوخ است که در سیر مقامات
 گاه از شجر طور و گاه از دار بلندست
 (گلچین معانی، ۱۳۸۱، ص ۸۸)
 ولی فرق بسیار است از انا الحقی که به حق یا ناحق، منصور را بر دار برد و انا للهی که موسی را «کلیم الله» کرد.

هم انا الله خوان درختی را به گفتار آورد
 هم انا الحق گوی مردی را بر سر دار آورد
 (غالب دهلوی، ۱۳۷۶، ص ۹۷)
 موسی زیر آن درخت متلاشی صفات شده، فانی ذات گشته، همگی وی سمع گشته، تفرقت وی جمع گشته، ناگاه ندا آمد، از خداوند ذوالجلال که یا موسی! «انی انا الله». (میبدی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۸۵۷)

حجابی نیست در طور تجلی لیکن اینش هست
 که محرم جز شبان وادی ایمن نخواهد شد
 (شهریار، ۱۳۷۶، ص ۱۲۲)
 مقامی که حضرت موسی علیه السلام، کلام حق را دریافت کرد، مرحله کمال قلب و سر است. مقام مکالمه و فنای در صفات؛ «مقام و کمال القلب سرا من شجره نفسه القدسیه ان یا موسی انی انا الله و هو مقام المکالمه و الفنا فی الصفات فیکون القائل و السامع هو الله کما قال: کنت سمعه الذی به یسمع و لسانه الذی به یتکلم». (ابن عربی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۱۲۲)؛ کمال مقام قلب، سری

است از شجرهٔ قدسی نفس او که خطاب «یا موسی انی انا الله» را دریافت کرد و این مقام مکالمه و فنای صفات است که گوینده و شنونده حق تعالی است. همانطور که خداوند در حدیث [قرب نوافل] فرمود: من گوش او می‌شوم که بدان می‌شنود و زبان او می‌شوم که بدان سخن می‌گوید.

القای عصا و خلع نعلین

نعلین و عصا هر دو ابزار سفر سالک‌اند. صوفیه، داشتن عصا را بر خود لازم می‌دانستند. بعید نیست که این رسم را از حضرت موسی علیه‌السلام آموخته باشند. «وی [درویش] را اندر آن سفر از مرقعه‌ای و سجاده‌ای و عصایی و رکوه‌ای و حبلی و کفشی - یا نعلینی - چاره نباشد تا به مرقعه عورت بپوشد و بر سجاده نماز کند و به رکوه طهارت کند و به عصا، آفت‌ها از خود دفع کند و اندر آن وی را مآرب دیگر بود و کفش اندر حال طهارت در پا می‌کند تا به سر سجاده آید.» (هجوی، ۱۳۸۴، ص ۵۹)

پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم فرمودند: «عصا داشته باشید که عصا داشتن از سنت‌های برادران من از پیامبران است. بنی‌اسرائیل از کوچک و بزرگ با عصا راه می‌رفتند تا در راه رفتنشان تکبر نوززند.» (ابن بابویه، ۱۳۶۷، ص ۱۴۱)

چو موسی گوسفندان را یکی ره سوی صحرا بر
پس آنگه با عصا آهنگ کوه طور سینا کن
(سنایی، ۱۳۷۵، ص ۲۵۶)

درس دیگری که پیران طریقت، از این داستان، به مریدان خود آموخته‌اند؛ این که لوازم سفر، فقط تا رسیدن به مقصد لازم است و آنگاه که به مقصد رسیدی، شرط است که از تمام اسباب سفر رها شوی؛

افکنده‌ی تو شدم که شرط است القای عصا و خلع نعلین

(عطار، ۱۳۹۲، ص ۵۴۳)

اکنون که حضرت موسی علیه‌السلام به وادی ایمن که وادی قدس و طهارت است، پای نهاده، دیگر نیازی به نعلین ندارد؛ زیرا در گلشن جان، خاری نمانده است؛

بکن ای موسی جان خلع نعلین که اندر گلشن جان نیست خاری

(مولوی، ۱۳۸۴، ص ۹۹۷)

کفش‌هایت را در آور که تو اینک در سرزمین مقدس طوی هستی؛ «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» (طه: ۱۲) حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلاة والسلام در وادی ایمن که طور سیناست، به گوش ظاهر خطاب «فاخلع نعلیک» شنید و هر دو نعل از پای ظاهر خویش بیرون انداخت. او در همان لحظه، در وادی جبروت حاضر بوده است و از آن خطاب، این معنی نیز مفهوم او شده است که از جمیع احکام روحانی و مزاجی، مجرد می‌باید شد تا شایستگی آن مقام حاصل شود. پس مجرد گشته است و کلام بی‌واسطه صورت و معنی به گوش ظاهر و باطن استماع نموده. (فرغانی، ۱۳۷۹، ص ۷۶۳-۷۶۴)

فراز قله طور است کسب کن دیدار کنار وادی قدس است خلع کن نعلین
(فرغانی، ۱۳۴۶، ص ۳۰۸)

خلع نعلین، مثال هجرت از دو جهان (دنیا و آخرت) است. (پورنامداریان، ۱۳۶۴، ص ۱۰۶)

تا دور چو نعلین نسازی دو جهان را صائب سفر وادی ایمن چه خیال است
(صائب، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۰۴۵)

برخی گفته‌اند؛ چون کفش حضرت موسی علیه‌السلام از پوست مردار بود، خداوند به او فرمان «فاخلع نعلیک» داد؛ ولی در حدیثی از صاحب‌الامر علیه‌السلام آمده است: «هر کس این گفت، بر موسی علیه‌السلام افترا بسته است و آن حضرت را با مرتبه‌ی پیغمبری به جهالت نسبت داده است. حق تعالی فرمود: بکن نعلین خود را؛ یعنی از دل خود بکن و دور کن محبت اهل خود را؛ اگر راست می‌گویی که محبت تو برای من خالص گردیده است و دل تو به ماسوای من مشغول نیست. (مجلسی، ۱۳۷۵، ص ۶۱۵-۶۱۶)

همچنین امام صادق علیه‌السلام فرمودند که مراد از کندن نعلین، برداشتن دو ترس است که در دل آن حضرت بود: یکی ترس از ضایع شدن اهلس که همسرش را با درد زاییدن گذاشته و برای تحصیل آتش آمده بود و دیگری ترس از فرعون؛ یعنی چون در وادی ایمن در حفظ مایی، باید که از مخاوف دنیا ایمن باشی. (ابن بابویه، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۴۳)

خنک آن جان که رود مست و خرامان بر او برهد از خر تن در سفر مصدر او
خلع نعلین کند و ز خود و دنیا بجهد همچو موسی قدم صدق زند بر در او
(مولوی، ۱۳۸۴، ص ۸۲۹)

نعلین به معنی هیبت بود و خدای خواست که موسی، رسم هیبت به حکم بندگی، به جای آورد و خدای عزوجل، او را به فضل خویش نزدیک کند. (طبری، ۱۳۸۶، ص ۳۷۸)

هنگامی که خدا از موسی علیه السلام پرسید: ای موسی! چیست در دست تو؟ «ما تلک بیمینک یا موسی» (طه: ۱۷) پاسخ داد: این عصای من است «اتوکوا علیها واهش بها علی غنمی و لی فیها مآرب اخری» بدان تکیه می‌کنم و به وسیله آن برای گوسفندانم برگ و درختان را فرومی‌ریزم و نیازهای دیگری نیز به آن دارم. (طه: ۱۸)

گویند؛ این عصا از درخت آس بهشت بود و میان پیامبران دست به دست می‌گشت تا به شعیب رسید و او به حضرت موسی داد تا به وسیله آن جانوران درنده را از گوسفندان دور سازد. (طبری، ۱۳۶۵، ج ۴، ص ۱۰۱۳)

این عصای ایمان است که موسی علیه السلام را به وادی ایمن راه نمود و به منزله تکیه‌گاهی است که با آن موانع را از پیش پای برداشت.

با عصای ایمان رو راه وادی ایمن که اندر آن چنان وادی نور از این شجر خیزد
(اوحدی، ۱۳۷۵، ص ۱۱۵)

مرا در وادی ایمن گذر ده کف نور و عصای راهبرده
(صفای اصفهانی، ۱۳۶۲، ص ۳۲۲)

در تعبیری دیگر، عصا را «دلیل و مقدمات نظری» گویند. (برتلس، ۱۳۸۲، ص ۲۱۶) یعنی نماینده عقل و استدلال است که احتیاط را فراموش نمی‌کند.

مشو در راه امن از احتیاط ای راهرو غافل که موسی بی عصا در وادی ایمن نمی‌آید
(صائب، ۱۳۶۶، ص ۱۵۵۷)

احتیاط از کف مده هر چند در راه حقی همچو موسی بی عصا در وادی ایمن مشو
(صائب، ۱۳۷۰، ص ۳۱۵۵)

عصا در ادب عرفانی، گاهی کنایه از عشق به ذات حق است که تکیه‌گاه سالک است. (سجادی، ۱۳۷۹، ص ۵۵)

گاهی عصا، به معنی قالب تن است که ابزار سفر است و باید موسی وار آن را در اختیار گرفت تا به اژدها تبدیل نگردد. عصا، صورتی از نفس اماره است (قیصری، ۱۳۷۵، ص ۱۱۳۹). نفس که چون اژدها است باید همیشه محبوس دست جان باشد.

بیا ای جان تویی موسی و این قالب عصای تو چو برگیری عصاگردم چو افکندیم ثعبانم
(مولوی، ۱۳۸۴، ص ۵۴۷)

انداختن عصا، به معنی پایان رسیدن سفر است. انسان از مرحله‌ای به مرحله‌ای، از طوری به طور دیگر در سیر است و افکند عصا، رسیدن به محل بعث است. (ابن عربی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۳۸۳).

به گفته لاهیجی، القای عصا به معنای ترک استدلال، در رسیدن به معرفت حقیقی است.

ره دور و دراز است آن رها کن چو موسی یک زمان ترک عصا کن
(لاهیجی، ۱۳۷۴، ص ۴۹)

همانطور که نابینا در راه رفتن، دست‌آویز عصاست. جماعتی که دیده دل ایشان به صفای کشف، منور نشده، به عصای دلیل، راه معرفت می‌روند. وقتی حضرت موسی علیه‌السلام فرعونیان را با دلایل به حق دعوت می‌نمود؛ آن‌ها نمی‌پذیرفتند تا اینکه در میدان مبارزه با ساحران به فرمان «اللق عصاک» عصای استدلال خود را افکند و نور وحدت از پس حجاب مظاهر، ظاهر گشت و هر چه فرعون وهم و خیال از کثرات موهومه برانگیخته بود همه را محو و متلاشی گرداند. طالب الهی نیز باید ترک طریق استدلال گیرد تا به ارشاد پیر کامل، جمال محبوب بر آینه قلب او روی نماید. (لاهیجی، ۱۳۷۴، ص ۴۹ - ۵۰)

چون حضرت موسی به محل بعث رسید، به او فرمودند: نعلین از پای درآور و عصایت را بینداز که این وادی، مقدس است.

فراز قله طور است کسب کن دیدار کنار وادی قدس است خلع کن نعلین
(فرغانی، ۱۳۶۴، ص ۳۰۸)

وادی مقدس

رسیدن به وادی مقدس، از طرفی پایان سفر و به گونه‌ای آغاز سفر جدید است و گویند «وادی مقدس»، مثال اول منزل از منازل ترقی نبی است. (پورنامداریان، ۱۳۶۴، ص ۱۰۶)

سرزمین بعثت حضرت موسی علیه‌السلام، دو بار در قرآن تقدیس شده است:

۱- انک بالواد المقدس طوی (طه: ۱۲)

۲- اذ نَادَتْهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (نازعات: ۱۶)

وادی بعثت حضرت موسی، در تورات نیز «طوی» نام دارد. «طوی» به ضم و کسر اول، کوهی است در شام و گفته‌اند وادی است در جنب کوه طور (خرمشاهی، ۱۳۷۷، ص ۹۳) و می‌گویند «ارض مقدس» موعود یهود، همین وادی است و بهشت آدم نیز در همین سرزمین مقدس بوده است. (خلیل الکاس، ۱۴۳۱هـ.ق، ص ۳۲۰)

«طوی» نام جلگه‌ای است، در دامنه‌ی طور که خداوند آن وادی را مقدس نامید و به دلیل همین تقدیس و احترام به موسی علیه‌السلام دستور آمد که کفش‌هایت را درآور. تقدیس این سرزمین به دلیل آن است که محل حضور و مناجات [انسان کامل] به درگاه خداوند است. (شریفانی، ۱۳۸۳، ص ۲۳۰-۲۳۱)

عطار نیز همین مضمون را در منطق الطیر ذکر می‌کند:

رفت موسی بر بساط آن جناب
خلع نعلین آمدش از حق خطاب
چون به نزدیک او شد از نعلین دور
گشت در وادی المقدس غرق نور

(عطار، ۱۳۷۴، ص ۱۹)

این بقعه، مبارک است؛ زیرا برکات معنوی از هر سو آنجا را فرا گرفته است. واژه مقدس نیز به مفهوم مبارک آمده و منظور این است که در آنجا رزق و روزی فراوان است و مکانی است که تطهیر شده. (الطبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۳، ص ۱۶)

صراحت قرآن کریم در معرفی مکان بعثت حضرت موسی «وادی مقدس» است. یعنی «مقدس»، صفت وادی، واقع گشته، همان طور که در ابتدای عنوان اشاره شد؛ ولی در شعر فارسی «وادی ایمن» بیشتر مورد استفاده بوده است. گرچه ایمن به معنی سمت راست در قرآن آمده است، در شعر فارسی، ایمن به معنی امن و گاه در همان مفهوم مقدس و مبارک نیز کاربرد داشته؛ علاوه بر اینکه خود مفهوم «سمت راست»، دارای قداست ویژه‌ای است. با این همه «وادی مقدس» هم با بسامد کم‌تری نسبت به «وادی ایمن» در عارفانه شعرها حضور دارد. به گفته حلاج این وادی، محل حضور قدوسیان غیب است.

در وادی مقدس قدوسیان غیب
علمت کشد به جودی و حکمت شوایقی

(حلاج، ۱۳۷۰، ص ۱۹۵)

جمال محبوب، به گونه‌ای یادآور تجلی طور و شعله نوری است که در وادی مقدس می‌درخشید.

عکس جمالت افتد گه‌گه به کسوی دل
چون پرتو تجلی بر وادی مقدس
(خجندی، ۱۳۸۹، ص ۲۵۵)
رخت آن مشعل نور است که اندر شب طور
روشن از آتش وادی مقدس کردند
(جامی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۷۲)

این وادی، روشن به نور نبی و مبارک به وجود انسان کامل است. یعنی حضور حضرت موسی علیه‌السلام که فیض و تجلی حق به او و برای اوست. هر جایی که انسان کامل حضور داشته باشد؛ مبارک و مقدس است؛ زیرا قرآن کریم دربارهٔ حضرت عیسی علیه‌السلام که مصداقی از انسان کامل است، فرمود:

«و جعلنی مبارکاً این ما کنت» (مریم: ۳۱): هر جا که باشم، مرا مایه برکت قرار داده است.

در هیچ بقعه‌ای نشدی کان مقام را
میمون به سان وادی ایمن نساختی
(فرغانی، ۱۳۶۴، ص ۲۹۴)

نتیجه

برآیند نهایی مباحث مقاله اخیر در موارد زیر خلاصه می‌شود:

- «وادی ایمن» که به عنوان مکان بعثت حضرت موسی علیه‌السلام در شعر فارسی، مایه تصویرسازی و مضمون‌سازی شاعران گشته است، ریشه قرآنی دارد؛ ولی در شعر، هرگز به مفهوم قرآنی خود به کار نرفته است. در آیه «نودی من شاطی الواد الایمن» (قصص: ۳۰) که مورد بحث است، ایمن صفت شاطی و به معنی سمت راست وادی است؛ نه به معنی وادی پر یمن و امن [یا حتی وادی راست] و صفتی که قرآن برای وادی ذکر می‌کند، دو واژه «مقدس» و «مبارک» است. در آیه «انک بالواد المقدس طوی» (طه: ۱۲) و در آیه «فی البقعه المبارکه» (قصص: ۳۰). بنابراین در قرآن کریم، «ایمن» صفت وادی نیست و عبارتی هم به نام «وادی ایمن» نداریم. اما در شعر «ایمن» به عنوان صفت وادی، در معنای وادی میمون و پربرکت و امن به کار رفته است. در نتیجه، این ترکیب، آفریده ادب فارسی است که از حسن مجاورت وادی و ایمن در آیه ۳۰ قصص، بهره جسته و عبارت «وادی ایمن» را پدید آورده است.
- در سرزمین مقدس طوی یا «وادی ایمن»، حضرت موسی، آتش تجلی را مشاهده نمود و مورد خطاب «انی انالله» واقع شد و فرمان خلع نعلین و القای عصا را دریافت نمود. عرفا از این وقایع، در بیان درس‌های سلوکی خود، بهره‌های فراوان برده‌اند؛ از جمله آنکه: الف - مراد از آتش طور، آتش عشق الهی است که بر شجره قدسیه انسانی تجلی می‌کند و سالک می‌تواند با تربیت نفس و پیروی از شعوب زمان خویش، به مرتبه فنای صفات و شنیدن خطاب «انی انالله» دست یابد. ب - نعلین و عصا هر دو از لوازم سفرند؛ ولی در وادی مقدس، باید از تمام داشته‌ها گذشت. خلع نعلین به معنای ترک هر دو جهان است و انداختن عصا، کنایه از ترک استدلال در معرفت حق و به معنای تکیه نمودن به ذات اقدس الهی است.

منابع و ماخذ

- قرآن کریم.
- ----- (۱۳۵۶)، ترجمه تفسیر طبری، تحقیق حبیب یغمائی، دوم، تهران، توس.
- ----- (۱۳۶۰)، ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق رضا ستوده، تهران، فراهانی.
- ----- (۱۳۷۸)، حافظ‌نامه نهم، تهران، علمی و فرهنگی.
- ----- (۱۳۸۰)، علل الشرایع، ترجمه محمد جواد ذهنی تهرانی، قم، مؤمنین.
- ----- (۱۳۸۴)، الهی‌نامه، مصحح فؤاد روحانی، تهران، زوار.
- ----- (۱۳۸۴)، غزلیات شمس، هفتم، تهران، نگاه.
- ----- (۱۳۸۶)، از سبزه تا ستاره، اول، تهران، قطره.
- ----- (۱۳۸۶)، دیوان بیدل دهلوی، تهران، سنائی.
- ----- (۱۳۹۲)، دیوان عطار نیشابوری، تصحیح مهدی مدائنی، مهران افشاری، تهران، چرخ.
- ----- (۱۴۲۲)، تفسیر ابن عربی، تحقیق سمیر مصطفی رباب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ----- (۱۳۸۷)، الهی‌نامه، مقدمه، تصحیح و تعلیق محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
- ابن بابویه، محمدبن علی (۱۳۶۷)، من لایحضره الفقیه، ترجمه غفاری و همکاران، تهران، صدوق.
- ابن ترکه، صائن الدین (۱۳۷۵)، «شرح گلشن راز»، کاظم دزفولیان، تهران، آفرینش.
- ابن عربی، محی الدین محمد (۱۴۰۵)، الفتوحات المکیه، تحقیق عثمان یحیی، دوم، بیروت.
- اعتصامی، پروین (۱۳۷۳)، دیوان پروین اعتصامی، مقدمه رحیم چاوشی اکبری، هفتم، تهران، نشر محمد.
- امین، سیده نصرت (۱۳۶۱)، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران، نهضت زنان مسلمان.
- اوحدی، رکن‌الدین (۱۳۷۵)، کلیات اوحدی مراغی، به کوشش سعید نفیسی، تهران، امیرکبیر.
- آریان، حمید (۱۳۷۸)، «توصیف در ترکیب‌های اضافی قرآن و لغزش‌های برخی مترجمان»، مجله ترجمان وحی، شماره ۵، صص (۳۱-۱۰).

- آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق علی عبدالباری عطیه، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- آملی، سید حیدر (۱۳۶۸)، جامع الاسرار و منبع الانوار، مصحح هانری کرین، تهران، علمی فرهنگی.
- برتلس، یوگنی ادوارد ریچ (۱۳۸۲)، «تصوف و ادبیات تصوف»، ترجمه سیروس ایزدی، سوم، تهران، امیرکبیر.
- بهار، محمد تقی (۱۳۸۲)، دیوان ملک الشعراء بهار، تهران، آزاد مهر.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر (۱۳۷۶)، کلیات بیدل، ج ۲، به تصحیح اکبر بهداروند و پرویز عباسی، تهران، الهام.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۶۴)، داستان پیامبران در کلیات شمس، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- جامی، عبدالرحمن بن احمد (۱۳۷۸)، ج ۱، مقدمه و تصحیح اعلاخان زاد، تهران، میراث مکتوب.
- جمعی از مؤلفان (۱۳۷۲)، «جغرافیای قصص قرآن در نگاه پژوهشگران»، مجله بینات، ش ۳، پاییز ۱۳۷۲: ۱۰۰-۱۱۵.
- حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۷۱)، دیوان حافظ شیراز، مقدمه مطهری، تهران، ساحل.
- حلاج، حسین بن منصور (۱۳۷۰)، دیوان منصور حلاج، مصحح داود شیرازی، ششم، تهران، سنایی.
- خجندی، کمال (۱۳۸۹)، دیوان کامل کمال الدین مسعود خجندی، تصحیح و تحشیه مجید شفق، تهران، سنایی.
- خرمشاهی، بهاء الدین (۱۳۷۷)، دانشنامه قرآن، تهران، نشر دوستان.
- خلیل الکاس، صلاح الدین (۱۴۳۱ هـ ق)، الارض المقدسه، الطبعة الاولى، دمشق، نضر.
- رازی، ابوالفتوح حسین بن علی (۱۴۰۸)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تحقیق محمد یاحقی و مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی قدس رضوی.
- رازی، فخرالدین (۱۴۲۰ ق)، مفاتیح الغیب، سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- رسول محلاتی، سید هاشم (۱۳۸۰)، تاریخ انبیا، پانزدهم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

- سجادی، سیدجعفر (۱۳۷۹)، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، پنجم، تهران، طهوری.
- سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۷۵)، دیوان سنایی، تهران، نگاه.
- شریفانی، محمد (۱۳۸۳)، تحلیل قصص قرآن کریم، قم، مهر امیرالمؤمنین.
- شهریار، سید محمدحسین (۱۳۷۶)، دیوان شهریار، یازدهم، تهران، نگاه.
- صائب، تبریزی، (۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ و ۱۳۷۰)، دیوان صائب، محمد قهرمان، تهران، علمی و فرهنگی.
- صفای اصفهانی، محمدحسین (۱۳۶۲)، دیوان حکیم صفای اصفهانی، تصحیح احمد سهیلی، اقبال.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴)، تفسیر المیزان، مترجم سید محمدباقر موسوی همدانی، ج ۱۶، پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، ابوالفضل بن الحسن (۱۳۸۰)، ترجمه تفسیر مجمع البیان، ترجمه و تصحیح علی کریمی، شهر، فراهانی.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۸۶)، تاریخ بلعمی، ترجمه ابوعلی بلعمی، تصحیح ملک الشعرا بهار و محمد پروین گنابادی، تهران، هرمس.
- عطار، فرید الدین (۱۳۷۴)، منطق الطیر، تصحیح سید صادق گوهرین، یازدهم، تهران، علمی فرهنگی.
- علم الهدی، سیداحمد (۱۳۸۹)، جلوه‌های هدایتی داستان حضرت موسی در سوره مبارکه قصص، تهران، دانشگاه امام صادق.
- غالب دهلوی، اسد اله (۱۳۷۶)، دیوان غالب دهلوی، باهتمام محسن کیانی، تهران، روزنه.
- غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۸۹)، مشکاة الأنوار، ترجمه ناصر طباطبایی، تهران، مولی.
- فرغانی، سعیدالدین سعید (۱۳۷۹)، مشارق الدراری، مقدمه و تعلیق سید جلال الدین آشتیانی، دوم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- فرغانی، سیف الدین محمد (۱۳۶۴)، دیوان سیف الدین محمد فرغانی، تصحیح و مقدمه ذبیح-الله صفا، دوم، تهران، فردوسی.
- فولادوند، محمد مهدی، (۱۴۱۵ ق)، ترجمه قرآن فولادوند، دارالقرآن الکریم.
- قیصری، محمد داود (۱۳۷۵)، شرح خصوص الحکم، تهران، علمی و فرهنگی.

- گلچین معانی، احمد (۱۳۸۱)، فرهنگ اشعار صائب، ج ۲، سوم، تهران، امیرکبیر.
- مجلسی، محمد باقر (۱۳۷۵)، حیوة القلوب تاریخ پیامبران علیهم السلام، تحقیق سید علی امامیان، سرور.
- منابع
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۶)، مثنوی، تهران، ققنوس .
- میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۷۸)، کشف الاسرار و عدة الابرار، مصحح و محقق علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر.
- وحشی بافقی (۱۳۷۴)، دیوان وحشی بافقی، دوم، تهران، نگاه.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۸۳)، کشف المحجوب، مقدمه و تصحیح و تعلیق محمود عابدی، تهران، سروش.

